

محمد بن ابی بکر

(شهید ولایت و حریت)

جواد محدثی

مقدمه

چند سال بعد که ابوبکر از دنیا رفت، این فرزند سه سال داشت.

پس از درگذشت ابوبکر، حضرت علی(ع) اسماء را به همسری برگزید. از این پس، محمد در خانه علی(ع) بزرگ شد و مادرش که از محبان و شیفتگان اهل بیت و وفاداران به ولایت بود، او را با مهر علی و عشق دودمان پیامبر(ص) بزرگ کرد.

محمد، از کودکی تحت کفالت و تربیت امام علی(ع) قرار گرفت. او امیر المؤمنین را پدر خویش می‌دانست و امام هم او را پسر خود می‌خواند. گرچه محمد، فرزند ابوبکر بود، ولی در دامان علی(ع) بزرگ شد و از وفاداران به خط امامت گشت و در همهٔ صحنه‌ها از این مسیر نورانی عدول نکرد.^۲

فضایل و مناقب

رسول خدا(ص) از تولد چنین فرزندی به اسماء بنت عمیس خبر داده و برای او و فرزندش(محمد)، دعای خیر کرده بود.

در دورانی که اسماء، همسر ابوبکر بود، خوابی دید که او را نگران کرد. رسول خدا(ص) خواب او را چنین تعبیر کرد: «نگران نباش، همسرت از این سفر سالم برمی‌گردد و تو از او، صاحب فرزند پسری می‌شوی که نامش را «محمد» می‌گذاری. خداوند او را وسیلهٔ خشم کافران و منافقان می‌سازد» و همان‌گونه که پیامبر پیش‌بینی کرده بود، اتفاق افتاد^۳ و همواره تا

الگوهای ایمان، جهاد و شهادت، «راه خدا» را به مردم نشان می‌دهند و سرمشق یک زندگی برتر و حیات طیبه‌اند.

از این رو، شناخت اسوه‌های کمال ضروری است و زندگی‌نامهٔ آنان، خط سیر حیات جامعه را در مسیر تعالی قرار می‌دهد. «محمد بن ابی بکر»، از یاران فداکار حضرت علی(ع) و از شهیدان راه ولایت و حقیقت، یکی از این الگوهاست که با زندگی او آشنا می‌شویم:

اصل و تبار

مادرش «اسماء بنت عمیس»، از زنان با ایمان، ولایت‌مدار، عاشق اهل بیت و از پیشتازان در پذیرش اسلام بود که در دوران سخت صدر اسلام و آزارهای قریش، به حیشه مهاجرت کرد، سپس به مدینهٔ منوره رفت و در کنار مسلمانان با افتخار، زیست.

«اسماء»، همسر جعفر بن ابی طالب بود. جعفر، در جنگ موته^۱ در سال هشتم هجری به شهادت رسید. ابوبکر با اسماء ازدواج کرد. مدت زندگی مشترک آن دو حدود پنج سال طول کشید. محمد بن ابی بکر ثمرهٔ این ازدواج بود که در مسیر سفر حجةالوداع (در مکانی به نام ذوالحلیفه)، به دنیا آمد.

پایان عمر در خط ولایت، استوار ماند و جان در راه ایمان نهاد.

علی(ع) دربارهٔ او فرموده است: «محمد، فرزند من است، از نسل ابوبکر» و چون خبر شهادت او را به حضرت دادند، بسیار ناراحت شد. علت آن را که پرسیدند، فرمود: «چرا ناراحت و گریان نباشم؟ او تربیت شده من و برادر فرزندانم بود، من هم برای او پدر بودم و او را فرزند خود می‌شمردم». حضرت علی(ع) او را بسیار می‌ستود و از عبادت و تلاش او تعریف می‌کرد.^۴ (به ماجرای شهادتش اشاره خواهد شد).

او دلباختهٔ امام علی(ع) بود. معاویه بسیار کوشید تا او را از حضرت جدا کند و به طرف خود جذب نماید، ولی نتوانست. عمروعاص به معاویه گفت: خیلی دربارهٔ او نیندیش، محبت علی، چشم او را کور کرده و عقلش را ربوده است.^۵

او در راه خدا استوار، در دینداری قاطع و اهل عبادت و تقوا بود، به طوری که او را «عابد قریش» می‌نامیدند. امام صادق(ع) نیز او و عمار یاسر را با این صفت ستوده که آن دو هرگز معصیت خدا از سوی بندگان را تحمل نمی‌کردند. در نقل‌های تاریخی، او را از حواریون و یاران خاص امیر مؤمنان(ع) شمرده‌اند.

امام کاظم(ع) فرموده است: «روز قیامت ندا می‌رسد: حواریون ثابت‌قدم پیامبر کیانند؟ سلمان و مقداد و ابوذر برمی‌خیزند. آن‌گاه ندا می‌شود: حواریون علی(ع) وصی پیامبر کجایند؟ عمرو بن حمق خزاعی، محمد بن ابی بکر، میثم تمار، اویس قرنی و ... برمی‌خیزند.»^۶

همهٔ این‌ها گواه مقام والا، ایمان، معرفت و عبادت اوست و بسیاری از کسانی که دربارهٔ او

سخن گفته‌اند، - از جمله در حدیثی از زبان امام صادق(ع)^۷ - نجابت و شرافت او را از ناحیهٔ مادرش، اسماء بنت عمیس دانسته‌اند.

دوران جوانی محمد گفتیم سه ساله بود که امیرالمؤمنین با مادر او (اسماء بنت عمیس) ازدواج کرد. وی در خانهٔ علی(ع) و در کنار امام حسن و امام حسین، بزرگ شد، به سن جوانی رسید و با یکی از اسیران ایرانی ازدواج کرد و از آن‌ها، فرزندی به نام قاسم به دنیا آمد که بعدها فقیه حجاز گشت.

دوران خلافت عمر به پایان آمد. در دورهٔ عثمان، محمد بن ابی بکر جوان پرشوری شده بود که نسبت به احکام دین و اجرای حق، اهتمام می‌ورزید و حساسیت داشت.

در دورهٔ عثمان، برخی خلاف‌ها، بدعت‌ها و رویه‌های نادرست، در امور اجرایی، عزل و نصب‌ها و مصرف بیت‌المال پیش آمد که سبب نارضایتی و عصیان مردم دیندار ضد خلیفه گشت.

محمد بن ابی بکر، در نیمهٔ دوم خلافت عثمان که اوج این نوع روش‌های نادرست بود، از اولین کسانی به شمار می‌رفت که از کارهای عثمان انتقاد کرد و از تغییر و تبدیل در دین خدا و احکام شرع برآشفته و با آن که جوانی حدوداً، نوزده ساله بود، صراحت لهجه و موضع شفاف او مشهود بود و از روی کار آمدن کسانی که رسول خدا(ص) آنان را مهدورالدم و کافر شمرده بود، انتقاد می‌کرد.^۸

مدتی که او و محمد بن ابی خدیفه در مصر بودند، مردم را ضد عثمان می‌شورانند و سیاست‌های غلط او را افشا می‌کردند. تا جایی که مردم مصر به همراهی

محمد بن ابی بکر به قصد اعتراض، عازم مدینه شدند.

شورش عمومی علیه عثمان بالا گرفت. امیر مؤمنان چند بار از طرف مردم با عثمان صحبت کرد. خواستهٔ امام و مردم این بود که خلیفه، رفتار خود را عوض کند و از گماشتن افراد فاسد بر پست‌های کلیدی حکومت و خلاف‌ها دست بردارد، ولی این تلاش‌ها به جایی نرسید.

سرانجام در پی فشار انقلابیون، عثمان عقب‌نشینی کرد و با حالت ندامت نامه‌ای نوشت و محمد بن ابی بکر را برای حکومت مصر تعیین کرد و قضایا به ظاهر آرام شد و محمد و همراهانش از مدینه به سمت مصر روان شدند. ولی در میان راه به فرد مشکوکی برخوردند. پس از تفتیش و بازرسی از او، معلوم شد که حامل نامه‌ای از سوی عثمان به والی مصر است و در آن نامه نوشته شده که هرگاه محمد بن ابی بکر و همراهانش به مصر رسیدند، آنان را به قتل برسان و خودت بر سر پست باقی بمان تا فرمان من برسد. نامه با مهر عثمان، مهر شده بود.

با افشای این نامه، آن گروه به سرکردگی محمد بن ابی بکر از نیمهٔ راه به مدینه برگشتند تا کار را یکسره کنند.^۹

پس از بازگشت آنان به مدینه و خواندن نامه برای اصحاب پیامبر، معلوم شد مروان در پشت این دسیسه بوده و عثمان اظهار بی‌اطلاعی کرد. سرانجام پس از گفتگوها و مناقشات بسیار، مردم شهر از دور عثمان پراکنده شده و به خانه‌های خود رفتند. شورشیان نیز خانهٔ عثمان را محاصره کردند و عثمان کشته شد،^{۱۰} محمد بن ابی بکر در کشتن

عثمان هیچ نقشی نداشت و عثمان به دست هزاران نفر که علیه سیاست‌های غلط و انحرافی او قیام کردند، به قتل رسید.

در رکاب علی(ع)

دوران خلافت عثمان (که سراسر فتنه در تاریخ اسلام بود)، به سر آمد و مردم با امیر مؤمنان بیعت کردند، تا سروسامانی به اوضاع آشفته بدهد، ولی منافقان به بهانهٔ خون‌خواهی عثمان، بیعت شکستند و علیه حکومت علوی شوریدند و جنگ جمل، صفین و نهروان را به راه انداختند.

جنگ جمل با تحریک دنیاطلبان با جلوداری «عایشه» در بصره پیش آمد. وقتی امام فهمید که طلحه، زبیر و عایشه به بصره رفته‌اند و قصد فتنه دارند، از حجاز به سمت عراق حرکت کرد تا فتنه-گران بصره را سرکوب کند. در این مسیر، محمد بن ابی بکر و برادرش را به سوی کوفه اعزام کرد تا کوفیان آمادگی یابند. روزها گذشت، امام علی(ع) در کوفه مستقر شد و نیروهای خود را سازمان‌دهی کرد و فرماندهان را تعیین نمود. محمد بن ابی بکر از سوی امام به فرماندهی نیروهای پیاده تعیین شد.

جنگ جمل آغاز شد. نبردی سخت و خونین بود. سپاه علی(ع) پیروز گشت. در لحظه‌ای که شتر عایشه را پی کردند و کجاوه در حال سقوط بود، محمد بن ابی بکر به فرمان علی(ع) نزدیک عایشه (که خواهرش بود) رفت و او را تحت نظر و نظارت گرفت.

به امر امام، عایشه را همراه جمعی از زنان نقاب‌پوش به مدینه فرستاد. پیش از عزیمت، محمد بن ابی بکر خواهرش (عایشه) را که در این فتنه، ملعبهٔ ریاست طلبان دنیاخواه قرار گرفته بود، نصیحت می‌کرد و

می گفت: مگر سخن پیامبر را نشنیده‌ای که فرموده است: «علی مع الحق و الحق مع علی؟» آن گاه به جنگ با او می‌پردازی؟^{۱۱}

پس از جنگ جمل، جنگ صفین پیش آمد، که آن هم فتنه‌ای عظیم بود و ماندن در کنار علی(ع) و نبرد با شامیان، بصیرت می‌طلبد.

در این برهه از زمان، محمد بن ابی بکر، از جمله کسانی بود که به معاویه نامه نوشت و او را به راه حق فراخواند و از فتنه‌انگیزی ضد حکومت علوی بر حذر داشت و او را به نبردی سخت تهدید کرد که اگر دست از دشمنی برندارد، با تیغ یاران علی(ع) و قهر خدای قهار روبه‌رو خواهد شد.^{۱۲}

جنگ صفین آغاز شد. در این نبرد طولانی نیز، محمد در کنار امیر مؤمنان(ع) بود و از حق دفاع می‌کرد. تا آن که جنگ با قضیه حکمیت به پایان رسید و سپاه معاویه به شام و یاران علی(ع) به کوفه برگشتند.

محمد بن ابی بکر در مصر

پس از جنگ صفین، فتنه‌ها و شیبخون‌های سپاه معاویه هم‌چنان ادامه داشت و پیوسته در قلمرو حکومت امام علی(ع) آشوب و مشکل می‌آفریدند. از جمله در مصر که برخی هواداران عثمان آن‌جا بودند، تحریکاتی ضد استنادار مصر صورت می‌گرفت.

امام علی(ع) قیس بن سعد را به ولایت مصر گماشته بود، اما او برخورد قاطعی با مخالفان نمی‌کرد و فرمان امام را در این مورد نادیده می‌گرفت. امام، قیس را برکنار کرد و محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر تعیین کرد و همراه حکمی او را روانه مصر کرد. وی وارد مصر شد و حکومت آن‌جا را برعهده گرفت و

برای مردم خطبه خواند و خط مشی خویش را اعلام کرد.^{۱۳}

در آن دوران، وی نامه‌ای به کوفه نوشت و از امام درباره مسائل فقهی، حکومتی و قضایی سؤالاتی کرد. حضرت هم پاسخ مفصّلی نوشت.

محمد بن ابی بکر، با آن که باصلابت، شجاع و باایمان بود، اما جوان بود و تجربه زیادی در کشورداری نداشت. در دوران حکومتش در مصر، مخالفت‌هایی صورت گرفت و اوضاع آشفته شد و عده‌ای به بهانه خون‌خواهی عثمان، اوضاع را متشنج کردند. امیر مؤمنان تصمیم گرفت فرد قوی‌تری برای اداره مصر بفرستد. این بود که «مالک اشتر» را برای این کار برگزید و همراه عهدنامه‌ای مفصّل که مشهور است، او را به مصر روانه ساخت.

معاویه، با دسیسه و نیرنگ، توسط برخی مزدوران، مالک اشتر را پیش از آن که به مصر برسد، در منطقه قُلزم (نزدیک دریای سرخ) به شهادت رساند.

امام هم‌چنان قصد داشت، فرد مناسب‌تری به مصر اعزام کند. معاویه هم که به عمروعاص وعده داده بود پس از جنگ صفین، مصر را به او بدهد، به کمک مخالفان شورشی در مصر، اوضاع آن دیار را آشفته کردند و سپاهی برای تسخیر مصر فرستادند.^{۱۴}

فرجام سرخ شهادت

معاویه، عمروعاص را با لشکری به سوی مصر فرستاد. نامه‌هایی بین محمد بن ابی بکر و معاویه ردوبدل شد. محمد، یاران خود را برای جنگ آماده ساخت، برای آنان سخنرانی کرد و با خطابه‌ای پرشور از آنان خواست تا با سپاه متجاوز و گمراه

عمرو عاص، مردانه بجنگد و اجر جهاد را به صورت بهشت و مغفرت الهی دریابد.

دو لشکر در مقابل هم صف‌آرایی کردند. نبرد آغاز شد. از شام، پیوسته برای عمرو عاص نیروهای کمکی می‌رسید. محمد بن ابی بکر و همراهانش تا آخرین نفس شجاعانه جنگیدند. وقتی باقی‌مانده هم‌زمانش پراکنده شدند، تنها ماند و به خرابه‌ای پناه برد. دشمنان او را یافتند و درحالی که لب‌تشنه و روزه‌دار بود، او را مظلومانه به شهادت رساندند و پس از شهادت هم، پیکر مطهرش را به آتش کشیدند.^{۱۵} این‌گونه بود که محمد بن ابی بکر، پس از عمری ایمان، وفا، صدق و جهاد، در یک جهاد نابرابر در چهارم ماه صفر سال ۳۸ هجری به شهادت رسید، درحالی که ۲۸ سال از عمر سراسر افتخارش می‌گذشت.

امیرالمؤمنین (ع) از شهادت او بسیار متأثر شد. بر فراز منبر رفت و در خطبه‌ای که آثار اندوه از چهره و کلام امام آشکار بود، فرمود: «ای مردم! فاجران تبه‌کار، مصر را تصرف کردند. آنان که پیرو ستم و مخالفان راه خدا بودند، بر آن دیار تسلط یافتند و محمد بن ابی بکر - که رحمت خدا بر او باد - را به شهادت رساندند. کسی که فرزندی خیرخواه، کارگزاری تلاشگر، شمشیری برآن و ستونی استوار بود. در شهادت او صبر می‌کنیم و از خداوند، انتظار پاداش داریم. او کسی بود که منتظر قضای الهی و چشم به راه پاداش خدا بود، از چهره فاجران بدش می‌آمد و روش و سیره مؤمنان را دوست می‌داشت. بر هیچ کشته‌ای جز او بی‌تاب نگشته‌ام. او تربیت‌شده دامنم بود و او را فرزند خویش به شمار می‌آوردم. آری، بر شهادت چنین کسی باید اندوهگین بود.»^{۱۶}

به همان اندازه که امیر مؤمنان در شهادت او داغدار و محزون شد، شامیان و معاویه شادی کردند. سخن امام اشاره به همین است که فرمود: «إِنَّ حُرْنَنا عَلَيْهِ عَلِيٌّ قَدْرُ سُرُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً وَ نَقَصْنَا حَبِيباً»^{۱۷} اندوه ما بر او، به اندازه شادی آنان از مرگ اوست، جز این که آنان دشمنی را از دست دادند و ما دوستی را.»

اینک قبر آن شهید ولایت و حریت، در فسطاط (قاهره کنونی) در مصر است^{۱۸} و نامش بر تارک تاریخ می‌درخشد و جان‌فشانی‌های او در راه ولایت و حمایت از مولایش امام علی (ع)، الگوی صبر، ثبات و بصیرت است.

نامش بلند و یادش جاودانه باد.

● پی‌نوشت‌ها:

۱. جنگی که میان مسلمانان و کفار در منطقه شمال سوریه اتفاق افتاد و جعفر بن ابی طالب فرمانده سپاه اسلام بود.
۲. اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۳۰۶.
۳. تقفی، الغارات، ص ۱۸۹.
۴. ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۳۶۷.
۵. لیبیب بیضون، الشهید محمد بن ابی بکر، ص ۱۳.
۶. رجال کشی، ص ۱۵.
۷. «... کان انجابه من قبل امه اسماء بنت عمیس رحمة الله علیها لا من قبل ابيه» (رجال کشی، ص ۶۴).
۸. ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۱۱۸.
۹. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۰.
۱۰. ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۴۳.
۱۱. همان، ص ۷۸.
۱۲. نامه مفصل او در وقعة صفین، ص ۱۲۴ آمده است.
۱۳. الغارات، ص ۱۴۲ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۶۶.
۱۴. ابن اثیر، کامل، ج ۳، ص ۳۵۵.
۱۵. الغارات، ص ۱۷۸ و شرح ابن ابی الحدید، ج ۶ ص ۸۷.

-
۱۶. محمد بحر العلوم، من مدرسة الامام على(ع)، ص ۱۱۷؛
الغارات، ص ۱۹۸ و ابن اثير، كامل، ج ۳، ص ۳۵۹.
۱۷. نهج البلاغه، حكمت ۳۲۵.
۱۸. دكتور لبيب بيضون، الشهيد محمد بن ابي بكر، ص ۸.



پرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی